

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث را با فصل یک آغاز می‌کنیم. من مصرّ هستم که در تمام مراحل، قرائت متدبرانه را داشته باشیم.

سیاق اول آیه ۵ تا ۵

آیه کلیدی در این سیاق «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲)» است. ایمان به غیب، اقامه نماز و انفاق سه ویژگی اصلی متقیان است (اینها «الَّذِينَ» اول بود) که با تکیه بر آنچه به سوی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و آنچه پیش از ایشان نازل شده سامان یافته است (اینها «الَّذِينَ» دوم است). اگر ایمان به غیب دارند، اقامه نماز دارند، انفاق دارند، در این اصول اساسی (اولی اعتقادی و دوتای دیگر رفتاری) تکیه به وحی دارند و به وحی مطلق ایمان دارند. هر چه از جانب خدا بر انبیاء نازل شده است، و این نشانه ایمان به آخرت است. اینها بر هدایت الهی استوار هستند و به فلاح می‌رسند.

جمع‌بندی: قرآن کریم بی‌تردید تنها هدایتگر، متقیان است.

سیاق دوم آیه ۶ تا ۲۰

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶)» چرا «لَا يُؤْمِنُونَ»؟ «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۷)»

تا اینجا مشخص کرد یک عده اندازناپذیرند چون بر قلبشان و گوششان مهر خورده و بر چشمشان پرده افتاده است. در تطبیق مصداقی، این اندازناپذیران، ادعائاً خود را مؤمن می‌دانند. «مِنَ النَّاسِ» جدای از «الَّذِينَ كَفَرُوا» نیست بلکه مصداق آن است. اگر گفتم برای کافران فرقی نمی‌کند انداز بدهی یا ندهی، ایمان نمی‌آورند، چون قلب و گوش و چشمشان چنان است، می‌گویند به خدا و روز آخرت ایمان داریم در حالیکه دروغ می‌گویند. همان خدا و قیامت را قبول ندارند. اینها با خدا و مؤمنین خدعه می‌کنند و در حقیقت خود را فریب می‌دهند، خود اینها هستند که بی‌بهره می‌مانند.

در قلبشان مرض است، خدا مرض قلبشان را زیاد کند و برای آنها عذاب است به خاطر دروغی که می‌گویند. «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱)»: به آنها گفته می‌شود افساد نکنید یعنی اینکه شما تاکید می‌کنید به خدا و قیامت مؤمن هستیم و از این تاکید هدفتان این است که پس دیگر نیازی به ایمان به پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست، همین ایمان به خدا و قیامت کفایت می‌کند، شما دارید فساد ایجاد می‌کنید، تباهی ایجاد می‌کنید. در ادامه هم داریم: «يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ»: آن سلسله‌ای که خدا میخواست از هدایت و توحید متصل به هم جلو بیاید، شما که می‌گویید خدا و قیامت را قبول داریم اما به پیامبر صلی الله علیه و آله

کاری ندارم، این افساد است چون دارید قطع می کنید آن رشته را و فساد و تباهی ایجاد می کنی. آنها در پاسخ می گویند: نه خیر، عین اصلاح است! عین اصلاح است که جلوی مردم را بگیریم.

بدانید اینها همان مفسدان هستند. «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ»: تفسیر «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ» قبلی است. «كَمَا آمَنَ النَّاسُ» چیست؟ به خدا و روز آخرت از طریق ایمان به پیامبر اسلام و قرآن است، «قَالُوا أَنْوْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ... (۱۳)»: می گویند این، ایمان سفیهانه است. بدانید خودشان سفیه هستند ولی نمی دانند.

«وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ (۱۴)»: اینها در مواجهه با مؤمنان، خود را مؤمن جلوه می دهند. «آمَنَّا»: نه اینکه به پیامبر ایمان بیاورند، یعنی می گویند آنچه را که شما به دنبالش هستید از ایمان، در ما محقق است. مؤمنان را که می بینند می گویند ما ایمان آوردیم به خدا و قیامت. ولی خودشان در خلوت شیطانیشان می دانند که این حرفی که می زنند، استهزائی بیش نیست. «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۵)»: خدا آنها را مسخره می کند و ایشان را در طغیانشان می کشاند.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى فَمَا رَبَحَتِ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۱۶)»: این جمع بندی گروه دوم است. جمع بندی گروه اول این بود: «أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»: متقیانی که ایمان به غیب و نماز و انفاق را دارند با تکیه بر وحی به شکل مطلق و فرقی بین «بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ» و «وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ» ایجاد نمی کنند. هر دو را با هم تکیه گاه خود قرار می دهند.

در تفاسیر رایج یک گروه مؤمن، یک گروه کافر و یک گروه منافق، دیده شده است، گفته اند «مِنَ النَّاسِ» غیر از «الَّذِينَ كَفَرُوا» است. در حالیکه ما خواستیم بگوییم «مِنَ النَّاسِ» مصداق «الَّذِينَ كَفَرُوا» است نه غیر از آن. و شاهدمان لفظ «أُولَئِكَ» است که دوبار آمده است. اشتباه دوم این است که متوجه این نکته ظریف نشدند که گروه سوم منافقان مصطلح نیستند. زیرا آنها می گویند قرآن و اسلام را قبول داریم ولی در واقع قبول ندارند. اما کسانی که اینجا از آنها صحبت می شود، می گویند خدا و قیامت را قبول داریم. افسادشان این است که می خواهند بین ایمان بین خدا و قیامت و ایمان به پیغمبر صلی الله علیه و آله فرق بگذارند. اگر هم می خواهیم منافق بگوییم باید حواسمان باشد از این جهت است، بحثهای بنی اسرائیل تطبیق مصداقی همین گروه است که می گویند خدا و قیامت قبول ولی قرآن و پیغمبر صلی الله علیه و آله نه! می خواهند جدا کنند. تا آخر سوره این خط جدا کردن و نگرانی از این تا آخر سوره دامن کشان می آید. در سیاق پایانی، و آیه پایانی هم دیده می شود «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نَفَرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۲۸۵)».

بعد برای آنها مثل زد. مثل اینها مانند کسی است که می خواهد آتشی روشن کند تا این آتش نور به اطرافش می دهد، سریعاً خدا نورشان را خاموش می کند. خدا این مثل را برای چی می زند؟ برای نشان دادن تلاشهای ناکام آنها در حفظ موقعیت خودشان در فضای ایمانی. آنها می خواهند بدون ایمان به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، خود را در موقعیت ایمانی تثبیت کنند، تعبیر «وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ» کافر اینجا برای شان اطلاق شد، در حالی که یک عده ای می خواستند بگویند، گروه منافقین، این هم کافرین: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا... (۶)»، «وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ»، این هم که اینجا «حَتَمَ اللَّهُ... (۷)» این هم که اینجا «صُمَّ بَكْمَ عُمَى فَهَمٌ لَا يَرْجِعُونَ (۱۸)» مطلب روشن است.

«يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ ... إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٢٠)» که این مثل، مثل تحیر و استیصال اینها در مقابل قرآن است، که وقتی پیامبر اکرم و قرآن هر دم و هر ساعت، دارند اینها را تحت سیطره خودشان قرار می‌دهند، عملاً به آن هیمنه معرفتی و برهانی، اینها مثل انسان‌های گرفتار آمده در ظلمات و رعد و برق، دچار استیصال می‌شوند، یک نوری درست می‌شود، یک قدم راه می‌روند، باز باید به ایستند متحیر که چه کنیم، وحشت رعد یک جور اینها را فرا می‌گیرد، آن خیره کننده بودن برق یک جور چشم اینها را می‌رباید و در یک وضعیت استیصال قرار می‌گیرند.

جمع‌بندی: کافران به اسلام که مدعی ایمان به خدا و قیامت هستند.

ببینید کافران به اسلام که مدعی ایمان به خدا و قیامت هستند، خریداران ضلالت «اشْتَرَوْا الضَّلَالَةَ» در مقابل هدایت قرآن هستند «بِالْهُدَى» که الهدی قرآن است. این سیاق به سیاق قبلی از نظر نگاه درون فصلی، ارتباط بین سیاقی ارتباط واضحی دارد. سیاق اولی یک گروه با یک جمع‌بندی «أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (٥)» سیاق دوم یک گروه دیگری با جمع‌بندی «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوْا الضَّلَالَةَ ... وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (١٦)» سیاق اول یک گروه که پذیرای ایمان به قرآن هستند، سیاق دوم یک گروه که سرباز می‌زند از ایمان به قرآن کریم.

سیاق سوم آیات ٢١ تا ٢٥

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (٢١)» آن «اعْبُدُوا رَبَّكُمْ» تفسیرش به این است که «لَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُندَادًا» اگر شما عابد رب هستید، پس نباید انداد قرار بدهید. این انداد چه کسانی هستند؟ چه هستند؟ آیه بعدی مشخص می‌کند که بحث در چه حوزه‌ای است.

«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا ... مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (٢٣)»: پس معلوم است انداد رقبای عبد ما هستند، انداد رقبای پیامبر ما هستند، پیامبر ما از طرف خدا سند دارد، سندش سوره است، سندش قرآن است، حقانیتش را با سند الهی اثبات می‌کند، اما یک عده‌ای پیامبر با سند الهی را رها کردند، رفته‌اند سراغ رقبایی که هیچ سندی ندارند، در عرض پیامبر ایستادند، مردم را به خود فرا می‌خوانند، هیچ چیز هم دستشان ندارند، شرک فقط در خصوص مبداء نیست، شما در مبداء ممکن است بگویید خالق یکی است، ولی می‌آیید در مسیر جعلی که آن خالق جعل نکرده است، می‌شود شرک در مسیر، جعل انداد برای الله نکنید. در واقع اعتقاد به رقیب کاذب و بی سند پیامبر، مصداق جعل ند برای الله است، چرا؟ به خاطر اینکه شما داری به یک امری که از طرف خدا پشتیبانی نمی‌شود، اعتنا می‌کنی، مثل این که برای خدا قائل به شریک شدی، شرک فقط در عرض خدا قائل به یک کسی بودن نیست، اگر در طول خدا به غیر جعل الهی و تعریف و ضابطه‌ای که خدا تعریف می‌کند، شما سراغ هر چیزی رفتی، این شرک است، این هم فرقی نمی‌کند، لذا از مصادیق شرک است.

«فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا» اگر نکرديد این کار را، یعنی نتوانستید در واقع حریف قرآن و پیامبر بشوید، که نخواهید توانست: «فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا ... أَعْدَتُ لِلْكَافِرِينَ» اینجا هم کافرین داریم، یعنی آن وقت مواظب آن آتشی باشید که برای کافران آماده شده است.

به آنهایی که ایمان آوردند، ایمان آورند به قرآن، به تبعش به حقانیت پیامبر اکرم، و اینجوری شدند خداپرست، به غیر این هر کس ادعای خداپرستی کرد، آن ادعای مشرکانه است، آن ادعای جعل ند است، خداپرستی از این کانال عبور می‌کند. اینها که ایمان آوردند و طبق این برنامه صالحات را عمل کردند، اینها «أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كَلِمًا... وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ».

جمع بندی: دعوت مردم به خداپرستی که ظهور آن در ایمان به پیامبر و قرآن است، و نهی ایشان از جعل انداد برای خدا که ظهورش، در پیروی از کافران مدعی است.

تا اینجا برای مردم عادی و عمومی یک دو راهی شکل می‌گیرد، بالاخره بیاییم به قرآن و پیامبر ایمان بیاوریم، راه متقین را برویم؟ یا این ائمه کفر را باور کنیم و خدای نکرده از اعتماد به هدایت قرآن و ایمان به پیامبر دوری بکنیم، کدامش را برویم؟ لذا بعد از این دو تا سیاق، خدا در این سیاق مردم را مخاطب قرار می‌دهد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» آی مردم شنیدید دو گروه معرفی کردم به شما، مراقب باشید «اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ» که این «اعْبُدُوا رَبَّكُمْ» با «لَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا» تفسیر می‌شود که این با چه چیز اثبات می‌شود؟ با تحدی به قرآن و پیامبر، یعنی حقانیت قرآن و پیامبر را اگر گرفتی، آن وقت دیگر در این دو راهی، راه راگم نمی‌کنی و به مقصد می‌رسی.

سیاق چهارم آیات ۲۶ و ۲۷

تفاوت عکس العمل دو گروه مؤمن و کافر در مقابل مثل‌های قرآنی، خدا جواب می‌دهد: «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا»، «اشْتَرَوْا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى»، «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۲۷)» می‌فرمود که: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱)»، این «يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ» شد «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»، «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» گفتیم یعنی چه؟ یعنی تفکیک بین ایمان به پیامبران، که این مصداق چیست؟ نقض عهد الله، مصداق نقض عهدالله است، عهد الله کجا آمده است؟ سوره آل عمران تصریح کرده است، عهدالله چیست؟ عهدالله ای که از همه امت‌ها گرفته شده است، این است که هر وقت پیامبر بعدی آمد، «مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ» (آل عمران/۸۱) بود، در واقع ثابت کرد برای شما که همان پیامبر موعودتان هست، باید به او ایمان بیاورید، او را یاری بکنید.

جمع بندی: مثل‌های قرآن که عامل بهانه‌جویی کافران در انکار حقانیت قرآن است، خود دستمایه اضلال ایشان بر اثر فسق و نقض عهد الهی است. جواب خدا خیلی محکم بود.

سیاق پنجم آیات ۲۸ تا ۳۳

حالا «كَيْفَ تَكْفُرُونَ» را همه شما باید بدانید، یعنی چه؟ «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ» ما از اول سوره تا اینجا کافر یک گروه بیشتر نداریم، «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶)» کافر دوم «وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ»، «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِينَ» مثل چه کسانی بود؟ مثل «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى» این کافر دوم. دیگر چه بود؟ آنجایی که «فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا» گفتیم تعریف کفر به این شد که بروید سراغ رقبای پیامبر که سندی از طرف خدا ندارند، یعنی بروید سراغ ائمه کفر، بخواهی از آنها خط بگیری، باز آمدیم جلوتر کافر شد آن کسی که

بخواهد از مثل‌های قرآن سوء استفاده می‌کند، برای اتهام‌زنی به قرآن. حالا خدا می‌خواهد بفرماید که چطوری آخر؟ این چه راهی است؟ «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ»، ولی اسم اینها را نمی‌گذارد «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِالْقُرْآنِ»، «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِالرَّسُولِ» می‌فرماید: «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ» چون تمام این سیاق‌ها می‌خواهند یک خدعه بزرگ را خنثی کنند، کفر شما به قرآن و پیامبر، عین کفر به الله است، عین جعل ند برای الله است، عین ترک خداپرستی است. شما بیخود این لباس ما خداپرست هستیم، را تن خودتان نکنید.

با یادآوری جریان خلقت جهان برای انسان و جعل آدم علیه السلام به عنوان خلیفه خدا در زمین، از این کانال خدا کفر به خودش را زیر سوال برد. توجه به ماهیت خلقت جهان برای انسان و ماجرای خلافت مقتضی ایمان انسان‌ها به خدا با پیروی از خلیفه خداست. پس چرا کفر؟!

«مَا فِي الْأَرْضِ» را برایتان خلق کرد، خودش «اَسْتَوَى» به آسمان کرد، در زمین خلیفه گذاشت، مگر می‌شود به این الله ادعای ایمان کرد، بی آنکه به خلیفه و جانشین او تمکین نکنی «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ... وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَتُقَدِّسُ لَكَ».

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» خلافت الهی به علم کامل به اسماء الله است، تمام مراتب غیب را، آگاهی از آن داشته باشد، عالم باشد، متحد با باطن عالم باشد که در بحث خودش توضیح داده شد.

«قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ» آدم نشان بده به آنها که تو واجد علم به اسماء و لایق مقام خلافت الهی هستی؛ یعنی بحث خلافت الهی یک بحث ادعایی نیست، نیاز به تحقق بالفعل دارد.

البته من بخواهم ریز بشوم، همین «غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» را به «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» اول سوره هم ربط می‌دهم، جمع‌بندی این سیاق به این عنوان: زیر سوال بردن کفر به خدا با یادآوری جریان خلقت انسان برای خدا و جعل آدم علیه السلام به عنوان خلیفه خدا در زمین.

اینجا توجه داشتیم که یک افتادگی به شکل نسبی نسبت به سیاق قبل ایجاد می‌شود، اما به سیاق بعدی که نگاه می‌کنید می‌بینید خروجی اش «فِيمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۸) وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۳۹)» یعنی در سیاق بعدی که تازه تکمله مباحث حضرت آدم است باز بحث را ختم به کتاب می‌کند، و این تا حدی جبران آن افتادگی نسبی در سیاق قبلی را می‌کند. نکته دوم: اگر شما سیاق‌های قبلی را نگاه کنید، هر جا از کتاب حرف زده پای پیامبر هم وسط بوده، یعنی نگذاشته که کتاب محض بحث شود شاخص خلافت را در همینجا هم علم به اسماء قرار داده، یعنی جنس علم که از جنس کتاب است این شاخص خلافت است، همچنان این سیاق‌ها را در یک فصل می‌بینیم.

سیاق ششم آیات ۳۴ تا ۳۹

همه ملائک سجده کرده بودند بی‌هیچ حرف و حدیثی، آلا ابلیس که استکبار ورزید و خدا آدم را در جنت ساکن کرد، فرمود مواظب باش به این درخت نزدیک نشو! اتفاقاً ابلیس اینجا وارد شد، همانکه سجده نکرده بود آدم را

مغلوب کرد و آدم به آن درخت دست دراز کرد و از جنت هبوط کرد؛ این را که ملائکه دیده بودند، گفتند: چطور می‌خواهی این را خلیفه‌الله قرار بدهی؟ البته خدا جواب این اعتراض را در همان سیاق قبلی با تحقق علم به اسماء درباره آدم داد، که این دیگر آدم آن موقع نیست. آدم آن موقع که فریب ابلیس را خورد و هبوط در زمین کرد، آن آدم کجا؟ این آدمی که امروز در یک فرآیندی «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» شد، «تَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» شد، این آدم کجا؟ اینها قرار بود مطیع محض خدا باشند، خدا می‌فرماید خواستم در جریان باشید که جریان سجده‌ای بود، ملائکه‌الله در آنجا بی‌هیچ حرف و حدیثی قبول کرده بودند، اما در ذوقشان خورده بود، آن عکس‌العمل آدم بعد از مسئله سجده در مقابل فریبکاری ابلیس در ذوق آنها زده بود، همین سیاق را خدا خودش معبری قرار می‌دهد برای اینکه بحث را ختم کند به اینکه آن جریان که به هبوط منجر شد، ما از روز اول که هبوط اتفاق افتاد یک قانون وضع کردیم: من هدایت می‌فرستم، «فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى...وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۸)» هر کس تبعیت از هدایت بکند دیگر خوفی بر او نیست، لذا همین سیاق را هم ختم به این جریان کرد:

دعوت انسان‌ها به ایمان به هدایت الهی و پرهیز دادن ایشان از کفر با یادآوری جریان سجده و وسوسه.

این شش سیاق همه داخل فصل اول هستند. سیاق بعدی مربوط به بنی اسرائیل است،

فصل اول آیات ۱ تا ۳۹ (سیاق‌های یک تا شش)

فضای سخن: فضای فصل در تمام سیاق‌ها تقریباً یکسان است.

جمع‌بندی:

- ۱- مقابله با تفکیک ایمان به پیامبر و قرآن کریم و ایمان به خدا و قیامت؛ این یکی از اصول این فصل است.
 - ۲- بیان ضرورت ایمان به قرآن به عنوان تنها راه رسیدن به رستگاری و فلاح و نجات؛ این هم محور دوم که بیان دیگری از همان محور یک است.
- بنده به غرض این فصل مثل یک منشور از سه زاویه نگاه می‌کنم، از یک زاویه می‌بینم دارد جلوی تفکیک ایمان به پیامبر و قرآن را از خدا و قیامت می‌گیرد. از یک زاویه دیگر نگاه می‌کنم می‌بینم دارد ایمان به قرآن را تنها راه رستگاری و فلاح و نجات مشخص می‌کند، آیه ۵، سیاق آخر هم فرمود: «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ... هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۳۹)».
- ۳- باز از یک زاویه دیگر به این منشور نگاه می‌کنم، تخصیص یک سری عناوین است. عنوان ترک خداپرستی، جعل انداد، کفر، فسق، افساد فی الارض، به کسانی که از ایمان به قرآن سر باز می‌زنند. یعنی خدا دارد برای کسانی که به هر شکلی می‌خواهند بدون ایمان به قرآن و پیامبر مدعی ایمان بشوند.